

ما مسلمان ستیز

نیستیم، ولی

اسلام ستیزیم

پیداری

ماهنامه ی شماره ی ۱۴۵ کانون خردمداری ایرانیان
سال ۲۴ - اردیبهشت ماه ۲۵۸۳ ایرانی - ۱۴۰۳ عربی

ایرانی شرف ملی
دارد وجدان ملی
دارد دین ضد ملی
ندارد

هیچ گاه تا این اندازه به سقوط رژیم
جمهوری اسلامی نزدیک نبوده ایم.
تنها یک جنگ می تواند به عمر رژیم
اهریمنی بیفزاید

درست ۱۴۰۳ سال پیش اول محرم، پیامبر ترسوی اسلام از ترس کشته شدن بدست رقیبان فامیل، شبانه با هول و ولا از مکه و از پناه خانه خدایش فرار کرد رفت مدینه، از آن فرار بی افتخار ۱۴۰۳ سال می گذرد. شرم آور است که ما ملتی با سابقه تاریخی چند هزار ساله، تاریخ به وجود آمدن میهن خود را، تاریخ فرار آن مرد عرب بدانیم و به مناسبت نوروز ایرانی که تنها یادگار پُربلابت ما از گذشته می باشد، سال عربی ۱۴۰۳ را به هم دیگر شادباش بگوییم و تاریخ روزمره خود کنیم، در حالی که عرب ها به ویژه عربستان زادگاه اسلام، خود را از دست سرشکستگی آن فرار که هجرت نامیده شد نجات داد و به هر بهانه ای که بود اینک از تاریخ میلادی استفاده می کنند. ما ایرانیان نیز همه وظیفه ملی داریم با جدیت بسیار و دست کشیدن از بی تفاوتی این ننگ تاریخ هجری قمری را از تاریخ خود پاک کنیم

دکتر صدیقه وسمقی

کدام پیغمبر؟ کدام رسالت

هیچ پیامبری مبعوث خدا نیست، خداوند مطلقاً بی گناه است.
خانم دکتر وسمقی قرآن پژوه مشهور و صاحب نظر در فقه و استاد مبانی فقه اسلامی، اخیراً به نقد و بررسی کتابش با عنوان «مسیر پیامبری» پرداخت و گفت: «هیچ پیامبری از سوی خدا برگزیده مانده در رویه ۲»

دکتر مهد خلجی

روحانیت محصول اسلام نیست محصول

نادانی ما است

چگونه مردم از دست روحانیت نجات پیدا می کنند؟

روحانیت محصول اسلام نیست، محصول نادانی ما است! مانده در رویه ۳

کدام پیغمبر؟ کدام رسالت

مانده از رویه ی نخست

نشده»، و وحی و فرشته و بعثت رسولان واقعیت ندارد. فعلا هم این بانوی مبارز در زندان است.

بانو و سقمی می گوید:

رابطه ی انسان و خدا هرگز از سوی خدا آغاز نشده و خدا کسانی از انسانها را به عنوان فرستاده خویش برگزیده و پیامبران حاملان وحی و پیام آورانی از آسمان به زمین نبوده اند!!

وسقمی ضمن ذکر دلایلی اثبات کرده که این رابطه معکوس است و رابطه بین خدا و بشر اتفاقا از زمین به آسمان بوده، و این انسان است که در جستجوی خداست و برای رابطه با او تلاش می کند. به تعبیر وسقمی انسان مبتکر رابطه با خداست، و این انسان است که با خدا رابطه برقرار می کند نه خدا با انسان!!

از اینرو پیامبر همان شخص «مبتکر و خلاق است که خدا را برمیگزیند و با او رابطه برقرار می کند و درک خود از خالق هستی و رمز آفرینش و حاصل این رابطه را به عنوان پیام خود به میان مردم می برد.

وحی نیز انکشاف فهم انسان از خدا و هستی ست، نه کلام خدایی که فرشتگانی بالدار از آسمان و از سوی خودش و با صدای عجیب بر رسول نازل کرده است!!

نویسنده ی کتاب «مسیر پیامبری» معتقدست، هیچ دلیلی برای این باور جز ادعای خود پیامبر برای برگزیده شدن از سوی خدا وجود ندارد.

کسی از لبان خدا چنین چیزی را نشنیده و تنها کسی که مدعی ست از لبان فرشتگان و از سوی خدا بعثت بر او موظف شده، خود رسولان بودند!!

وسقمی دست کم چهار دلیل برای ادعای خود مطرح کرده که با طرح نفی ارسال رسل از سوی خداوند، به حل معضلات فکری و عملی دینداران می پردازد و آنها را به چالش می کشد!!

مهم ترین دلایل وسقمی برای آنکه نشان دهد پیامبران، فرستاده های خداوند نیستند، اینست:

۱. چرا برای همه زمانها و همه اقوام، پیامبری از سوی خدا فرستاده نشده است؟ این ناقض لطف خدا برای هدایت ابناء بشر در طول تاریخ است.

۲. چرا پیام الهی بطور اطمینان بخش به آیندگان نرسیده و راه تفسیرهای متعدد و گاه متضاد باز است، و از اینرو اصحاب هر دینی دچار انواع اختلافات نظری و عملی گردیده اند و این اندازه جامعه را به تعب و رنج تشخیص درست از نادرست دچار کرده اند.

این نیز ناقض روشنایی پیام و استحکام سخن خداوند است.

۳. چرا برخی گزاره های کتاب مقدس با علم در تضادند؟

۴. چرا همه پیامبران، مرد بودند؟ و خداوند نسبت به زنان از این جهت تبعیض قائل شده است؟! آیا این نکته عدالت خدا را نقض نمی کند؟!

وسقمی موارد یاد شده را دلایلی می یابد که اگر قبول کنیم کتاب مقدس را نتیجه سخن گفتن خدا با انسان بدانیم، پس باید بپذیریم که همه ابناء بشر در طول تاریخ مورد لطف خدا نبوده و از میان همه اقوام و از بین زنان پیامبری انتخاب نکرده است.

همین اشکالات است که وسقمی را بر آن می دارد تا نشان دهد افرادی هم که خود را پیامبر معرفی کرده اند از سوی خداوند برگزیده نشده اند و کتب مقدس پیام خدا نیستند.

بخشی از سروده خانم دکتر صدیقه وسقمی که بخاطر این شعر در گذشته هم بازداشت شده بود!

این پول نان ماست،

که در ویرانه های دمشق

در کنار آرزوهای گزاف یک قمارباز

دفن می شود...

زنی در خیابان

به یک قرص نان

خود را می فروشد

آن سوئیک مردی

گرده نانی را

از دست عابری می رباید

ما گرسنه

در کوچه های غربت این شهر

پرسه می زنیم

و می دانیم

که دست های کثیفی

نان ما را

از سفره های مان ربوده است

تعداد زیادی از بیداری های کتاب شده هنوز باقی

مانده است هرکس به هر بهایی که می خواهد

سفارش بدهد تا پس از من به خمیر تبدیل نشود.

این کتابها در زیروسائل انباری پنهان باقی مانده

بود لطفا هرکسی مایل است یک سری از شماره یک

تا شش را سفارش دهد که آخرین جلد آن راکه

شماره ۷ خواهد بود بتوانم به دست چاپ بدهم.

روحانیت محصول اسلام نیست محصول نادانی ما

است

مانده از رویه ی نخست

عده ای فکر می کنند روحانیت را اسلام درست کرده است، ما چیزی به نام اسلام نداریم، هر چه داریم مسلمان ها هستند، اسلام که به خودی خود موجودی یا شَبَّحی نیست که خارج از ما وجود داشته باشد. اسلام چیزی جز مسلمان ها نیست، روحانیت محصول مردم است و مردم کاملاً در بودن و رشد این مافیای اقتصادی مشارکت دارند، و کارشان سیر کردن شکم آخوندها است از اوقاف گرفته. (سری به سایت اوقاف بزنید می بینید نوشته یک سوم زمین های ایران متعلق به اوقاف است!) تا کمک هایی که مردم به کمیته امداد می کنند تا با نذرها و امام زاده ها و حج و زیارت و اربعین و عاشورا و محرم و صفر گرفته تا به مداح و آخوند این ها همه به خواست و اصرار مردم طرح ریزی و برقرار شده است. مثلاً یک مداح در تهران برای ده شب و هر شب نیم ساعت مداحی چیزی بالای دو میلیارد تومان از مردم هر محل می گیرد. ده تا نیم ساعت می شود پنج ساعت! یعنی برای پنج ساعت مردم دو میلیارد تومان به یک مداح مزد می پردازند. به همین شکل مردم به قاریان قرآن و تشکیلات مساجد از دسترنج کار خود می پردازند.

روحانیت هیچ موقع اسلحه نگذاشته روی شقیقه مردم که بیایید به ما کمک کنید، به ما خمس بدهید، بیایید وقف کنید، بیایید این امام زاده ها را تعمیر کنید، اعانت کنید مردم با اعتقادی که متأسفانه خرافه آمیز است به روحانیت اعتماد کردند و پول دسترنج خودشان را دو دستی به روحانیت می دهند، از این که بگذریم شما اگر بخواهید امروز در ایران یک فساد بزرگ اقتصادی انجام دهید کافی است به یک آیت الهی نزدیک شوید و به او یک باج بدهید، یعنی شما می توانید یک آیت اله را راحت بخرید، از قبالت او منافع نامشروع اقتصادی کلانی ببرید.

بنابراین در تمام این ها مردم مشارکت می کنند، متأسفانه بخش عظیمی از جامعه ایران اقتصاد روحانیت را تامین می کنند که یک قدرت مافیایی را هم در عرصه سیاست و هم در عرصه اقتصادی داشته باشند. مردم می توانند با این مافیای اقتصادی مبارزه بکنند بدون اینکه سرکوب شوند، بحث سرکوب نیست، بحث اعتقاد است. ببینید در سال گذشته ۲۵ میلیون ایرانی برای زیارت به مشهد سفر کرده اند، میلیون ها ایرانی سالانه به حج می روند، به عراق می روند و در همه این جاها پول خرج می کنند. تمام اقتصاد نجف و کربلا را ایرانی ها تامین می کنند. از زمان صفویه تاکنون این جریان ادامه دارد، ایرانی ها در شهرهای عراق سرمایه گذاری های کلانی کرده اند از ساختن ضریح طلا تا عمارت و نوسازی این حرم ها، هتل ها، مراکز تفریحی، این ها همه را سرمایه گذاران ایرانی انجام

داده اند و مسافرانی که در این مکان ها خرج می کنند ۹۰ درصدشان ملت ایران است، تمام زباله های روزانه که در شهرهای نجف و کربلا بوجود می آید با پول دولت جمهوری اسلامی یعنی کمک های مردم ایران جمع آوری می شود و گرنه نجف و کربلا زیر زباله مدفون می شود.

مشکل روحانیت، در این است که نمی تواند به آینده و گذشته اش فکر کند، او اصلاً قادر به فکر کردن نیست، روحانیت آگاه نیست و درکی از زمان و مکان ندارد، وجدان صنفی ندارد. مفهوم آینده برایش معنا ندارد که به آینده خودش فکر کند، چون درکی از واقعیت ندارد، چون آینده او را مردم ضمانت کرده اند. در غیر این صورت او دچار یک بحران جدی خواهد شد، مردم اگر ریشه اقتصادی روحانیت را قطع کنند همه چیز درست می شود.

اسلامی های گرامی، مگر ادعا نمی کنید خدا همه جا هست! پس چرا محمد پیامبر اسلام برای دیدن خدا به آسمان رفت؟ معلوم شد که چون خدا در زمین نیست، مسلمان ها وقتی به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند، اگر خدا در همه جا بود محمد او را همین جا در زمین ملاقات می کرد.

دکتر شاهین

چه کسی می تواند پاسخ این پرسش را بدهد؟

چرا در میان این همه داستان در قرآن، قصه ی عشق یوسف و زلیخا، برای مسلمانان (احسن القصص) یعنی بهترین قصه ها شناخته می شود؟

قصه ی عشق زنی متاهل به مردی مجرد! در اصل عشق زنی که مسن است به پسری جوان! عشق ملکه ای به غلامش (پسر خوانده)! آیا در اسلام عشق یک زن متاهل به مرد بیگانه ناپسند و گناه نیست؟ پس چرا مسلمانان ایرانی زن و دختر خود را که به یک مرد غریبه نزدیک شوند با کارد سلاخی می کنند؟ چرا اصلاً در این داستان که مسلمانان شیفته او هستند هیچ حرفی از شوهر زلیخا زده نمی شود؟

چرا با اینکه این قصه در قرآن گفته شده و در آخر سر هم آن دو به هم می رسند، از کار آن ها عیب جویی نشده و بازخواستی در بیان داستان صورت نگرفته است؟ و چه با افتخار مسلمان ها این ماجرای غیر اخلاقی را احسن القصص می نامند.

آیا مسلمان های مومن پاسخی برای زشتی این کار دارند که خدایشان در قرآن مرتکب شده است.

گاو مقدس اسلامی

قصابی در میدان صاحب الامر تبریز می خواست گاوی را ذبح کند. گاو از زیر دست وی در رفت و به مسجد قائم الزمان گریخت.

قصاب ریسمانی را به مسجد برد و در گردن گاو انداخت تا او را بیرون بکشد. گاو زور داد قصاب با سر به زمین خورد و در آنی بمرد.

در این وقت بانگ صلوات مردم بلند شد و این امر معجزه ای تلقی گردید. باور غوغاکنندگان این بود که حضرت صاحب الزمان در زیارتگاه مذکور معجزه ای نشان داده و به حمایت از گاو قصاب را کشته است!

پس از آن بازار تا یک ماه چراغانی گردید و تبریز شهر صاحب الزمان به

شمار آمد و مردم خود را از پرداخت مالیات و توجه به حکم حاکم معاف دانستند. مردم گاو را به منزل مجتهد شهر تبریز آقا میرفتاح بردند و ترمه

ای رویش کشیدند. میرفتاح مجتهد تبریزی که شور و حال مردم را دید سُم گاو مقدس را بوسید و مردم را واداشت در شهرهای آذربایجان بر سر

کوچه و بازار از معجزات گاو داستان ها بسازند و نعره زنند که شهر تبریز مقدس است. مردم نیز دسته دسته با نذر و نیاز به زیارت آن گاو رفته و به

افتخار سُم بوسی اش نائل آمدند و موی آن حیوان را دانه دانه کردند و به تبرک بردند. در عرض یک ماه مویی از حیوان به جا نماند و همه به تبرک

رفت. حاج میرزا باقر امام جمعه تبریز که با کنسولگری انگلیس رابطه نزدیک داشت وارد ماجرا شد فتوا داد، هر کسی در جوار آن مسجد باده

بنوشد یا قمار کند واجب القتل خواهد بود. چون رسماً شهر نیز محل ظهور امام زمان اعلام شده بود به این وسیله مردم خود را از پرداخت

مالیات به دولت و اجرای قوانین شهربانی و حکومتی معاف کردند. حتی نقاشان زبردست چهره گاو را تزئین کردند و به زارعین فروختند و مردم

نادان در خانه های خود در کنار شمایل امامان شمایل گاو آویختند. علاوه بر این در اطراف محل اقامت گاو خادمین زیادی گماشتند و مردم گروه گروه به

زیارت حضرت گاو می آمدند! و همه روزه معجزه ای از گاو ورد زبان مردم بود. روزی می گفتند که فلان کور بینا شده و فلان گنگ به زبان آمده و فلان

لنگ بهبود یافته. برخی از بزرگان به این خرافه بیشتر قوت می دادند و پرده و فرش و ظرف فراوان به مسجد می فرستادند. تا یک ماه کسی را

قدرت نبود سخنی در نکوهش این اعمال بگوید. استیون کنسول انگلیس این فرصت را غنیمت شمرد و چلچراغ بزرگی را به عنوان نذری به

مسجد فرستاد تا بدین وسیله به این فتنه بیشتر دامن بزند. متولیان حضرت گاو از سر نادانی به جای کاه و یونجه به او گاه بگاه نقل و

نبات می دادند. بعد از چندی گاو مقدس بیمار شد و مُرد، مردم با حزن و اندوه فراوان در حالی که بر سینه خود می کوفتند، تشییع جنازه مفصلی از

آن بزرگ مقام برگزار کردند و در مکانی مناسب او را به خاک سپردند. امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه که اصولاً با دخالت ملایان و فقها در کار

سیاست و مملکت شدیداً مخالف بود بالاخره نیرویی از تهران فرستاد که حاج میرزا باقر امام جمعه تبریز، میرزا علی شیخ اسلام و پسرش میرزا ابوالقاسم که هر سه از ملایان بانفوذ در ماجرای گاو بودند دستگیر و تبعید کنند. با وجود مقاومت آن ها و حمایت مردم، این مقصود حاصل و غائله تمام شد چون روشن شد که این فتنه ها نتیجه تحریک و دخالت مستقیم استیون کنسول انگلیس در تبریز بوده، امیر کبیر نامه ای به سفارت انگلیس در تهران می فرستد که بخشی از آن نامه چنین است:

بعد از آن که گروهی از مردم اراذل و اوباش تبریز به جهت شرارت های خودشان در امور مملکتی و اتلاف مالیات دیوانی از برای خود مامن و

بستی قرار گذاشته و خودسری ها کردند عالی جناب جرج استیون کنسول انگلیس به جهت تقویت آن ها و استحکام خیالاتشان چلچراغ بزرگی به

مسجد صاحب الزمان فرستاده و بر آنجا وقف کرده و بدینوسیله زیاده از حد باعث جرات عوام و اشرار گشته که آنان پای جسارت را بیشتر گذاشتند

تا از این خیالات عوام خدا داند چه حادثات بروز و ظهور کند. پس از این جریانات امیرکبیر از ناصرالدین شاه خواست تا کنسول انگلیس را به

خاطر دخالت در امور داخلی کشور از ایران اخراج نماید. اما شاه مخالفت کرد و در عوض امیرکبیر ۲ سال بعد از وزارت عزل و جانس گرفته شد. و

سال ها بعد در سال ۱۳۵۷ میلیون ها نفر از مردم تحصیل کرده و پیشرفت کرده ایران که در بین شان و رهبران شان کلی خارج رفته و دانشگاه سوربن

دیده بود شبیه موی همان گاو تبریز را مردم به دنبالش لای قرآن ها می گشتند و امامشان را هم در ماه به همدیگر نشان می دادند!! آیا به راستی

مسلمانان عوض شدنی هستند حتی اگر استاد دانشگاه باشند؟ پس چرا دکتر دندانیپزشک ما در آمریکا بجای کار علمی روی به مسجد ساختن و

تحقیق مردم آورده. یا پسر دکتر شده همان مهندس بازرگان چرا درس قرآن می دهد و جوانان را به گمراهی می کشاند؟

فکر می کنید چند درس مردم میهن ما هنوز از نوع نذر و نیاز دهندگان مردم تبریز زمان ناصرالدین شاه و بوسندگان سُم گاو میرفتاح شیاد در بین

ما و مردم کشور باقی مانده اند؟ وظیفه اصلی هر ایرانی کوشیدن برای رها شدن مردم کشور خویش از اسلام، این زبان بارتترین دین و آئین جهان

است پیش از این که ایران را از دست ما بیرون بکشند و تکه تکه اش کنند.

مذهب هزار بار بدتر از مواد مخدر است.

معتاد به خودش آسیب می زند، مذهبی ها

به زندگی تمام مردم جهان زیان می رسانند

گاو مقدس یهودی

نوشته کامل زیر را برای تائید یا تکذیب برای همکار ارجمندمان کورش سلیمانی یهودی زاده روشنفکر فرستادیم تا واقعی بودن آن را تایید کند. پاسخ او را در زیر نامه «دنیل هیلتون» بخوانید.

چکیده نوشته «دنیل هیلتون» در روزنامه «میدل ایست آی»

در یک شهرک در کرانه باختری، اسرائیلی‌ها از گاوهای قرمزی مراقبت می‌کنند تا ساختن معبد سوم را در کنار مسجد الاقصی به وسیله آن گاوهای قرمز برنامه ریزی کنند. این گونه طرح‌های افراطی نگرانی‌هایی را در سراسر جهان عرب ایجاد کرده است. بر روی تپه‌ای در کرانه باختری، پنج گاو ردانگوس غمگینانه مشغول جویدن کاه هستند. گروهی از اسرائیلی‌ها با شور و شوق به آنها نگاه می‌کنند. اگر همه چیز طبق برنامه پیش برود، این گاوها می‌توانند پایان دنیا را رقم بزنند.

طبق سنت یهودی، خاکستر یک گاو قرمز بی عیب و نقص مورد نیاز است که امکان ساخت سومین معبد را در اورشلیم فراهم کند.

گروه‌های یهودی تندرو می‌گویند این معبد باید بر روی تپه مرتفع در شهر قدیم اورشلیم که به عنوان کوه معبد شناخته می‌شود و در حال حاضر مسجد الاقصی و قبّه الصخره در آن قرار دارد، ساخته شود. برخی معتقدند که این امر ظهور مسیح را نوید می‌دهد.

حییم، یک شهرک نشین ۳۸ ساله اسرائیلی، به میدل ایست آی گفت: «این یک لحظه جدید در تاریخ یهود است». سال‌هاست که به دنبال گاو سرخ هستیم که با توصیفات تورات مطابقت داشته باشد. این گاوها باید بی عیب و نقص و کاملاً بدون لکه باشند. آخرین بار، دو هزار سال پیش، گاو کامل (با مختصات ذکر شده) دیده شده است!

گروه فلسطینی حماس که با اسرائیل می‌جنگد، نگرانی خود را از اجرای این عمل و قربانی کردن گاو قرمز در کنار مسجد الاقصی برای آغاز کار معبد جدید، اعلام کرده است.

نوشته «دنیل هیلتون» را برای روشن شدن یک قضیه خرافی و خطرناک به آقای کورش سلیمانی دادیم تا نظرش را برای خوانندگان بیداری بنویسد.

گاو قرمز و ساختن معبد جدید در کنار مسجد الاقصی را من هم دیده‌ام که متأسفانه و اتفاقاً این نوشته درست است و عده‌ای از یهودیان مومن و متعصب چنین سودایی را در سر می‌پروراند.

این دسته از یهودیان بر این باورند که برای ظهور دوباره حضرت موسی (ماشیح) ساختن معبد سوم وظیفه یهودیان است و برای این که بتوانند پای به معبد بگذارند می‌بایست خاکستر گاو سرخی که قربانی شده است روی خود بپاشند تا دعای آن‌ها مستجاب شود. و از قرار معلوم در مزرعه‌ای در تکراس این گاوهای قرمز پرورش می‌یابند.

نگرانی بسیاری از اقدام این دسته از یهودیان به جا می‌باشد چون که مسجد الاقصی روی ویرانی‌های معبد دوم یهودیان بنا شده و اگر قرار باشد معبد سوم بالای تپه درست در محل اولش بازسازی شود بی حرمتی به باورها و مکان‌های مقدس مسلمانان خواهد بود و با جمعیت دو بلیونی آن‌ها موضوع به سادگی و آسانی انجام نخواهد شد.

از دیدگاه یهودیان این مکان از ابتدا به یهودیان تعلق داشته و ساخته شدن مسجد الاقصی را کاری نادرست و غیر قابل تحمل می‌دانند.

از دیدگاه مسلمانان پیامبر اسلام از همین مسجد به معراج رفته است و برای آن‌ها جنبه تقدس بسیار دارد و دیوار ندبه هم که در کنار مسجد واقع شده برای یهودی‌ها اهمیت فراوان دارد.

در ژوئن سال ۱۹۶۷ وقتی شرق اورشلیم به تصرف اسرائیل درآمد یکی از پیش‌قراولان ارتش اسرائیل پرچم اسرائیل را روی گنبد مسجد الاقصی به اهتزاز درآورد، موشه دایان که وزیر دفاع اسرائیل بود بلافاصله دستور داد تا آن را پائین بکشند و گفته بود مسلمان‌ها چنین صحنه‌ای را تحمل نخواهند کرد. بدون این که قصد طرفداری داشته باشم باید بنویسم که یهودیان در چنین مواقعی حالت انعطاف‌پذیری بیشتری دارند و در برابر جوک، کارتن و یا شوخی با پیامبرانشان راحت‌تر از مسلمانان تحمل می‌کنند.

برای نمونه، چندی پیش فرماندار یکی از ایالت‌های پاکستان گفته بود، کسی را که به پیامبر اسلام بی‌احترامی کرده نباید کشت، و به خاطر همین حرف توسط نگهبان مسلمانش به قتل می‌رسد. پس بهتر است که اسرائیل از ساختن معبد سوم در همان محل اولیه بگذرد و از ریختن خون هزاران انسان بی‌گناه جلوگیری کند. کشور اسرائیل باید مانند گذشته مذهب را از سیاست کنار بگذارد. اگر مذهبی‌های افراطی به قدرت برسند آن وقت می‌بایست به شدت نگران آینده بود.

برای مبارزه مدنی با رژیم جمهوری اسلامی نام شهرها و خیابان‌ها و کوچه‌هایی را که آخوندها برگردانده‌اند به صورت نام‌های قدیمی آن بزبان آورید.

کورش سلیمانی

ساختن معبد سوم یهودیان و گاو قرمز

گرچه این روزها نوشته‌های غرض‌آمیز، خبرهای دروغ در رسانه‌های گروهی علیه اسرائیل و دین یهود منتشر می‌شود ولی نوشته‌ای به نام

تابلویی از اوضاع پدران و مادر بزرگ های ما

بخشی از اعلامیه دولت رضاشاه بعد از سقوط دولت قاجار و رفتن احمدشاه این اعلامیه نشان می دهد حکومت قاجار چه کشوری تحویل حکومت پهلوی داد. تابلویی است از زندگی پدران و مادر بزرگ های ما. اعلامیه دولت:

- هر کاسب، بجز نانوا و کله پز و حمامی، باید دکان خود را اول آفتاب باز، و اول غروب تعطیل کند.
- هر نانوا، مکلف است برای نان ها که از تنور بیرون می آید، سکوی آجری بسازد.
- هر خوراکی فروش، اعم از نانوا و قصاب و کله پز و آبگوشتی و کبابی و یخنی پز و فرنی پز باید کف دکان خود را آجر فرش کند.
- سگ های خانگی باید قلاده شده زنجیر داشته باشند.
- کبوتر بازی اکیداً قدغن است.
- سر بردن حیوانات، امثال گوسفند و مرغ و خروس در انظار و ملاء عام بکلی ممنوع است.
- مصرف تریاک و شیره در انظار و قهوه خانه ها ممنوع.
- هیچ کس از اهالی حق ندارد در معابر به قضای حاجت بپردازد. (در کوچه و خیابان نشاند)
- قداره کشی و نزاع و عریضه کشی و حمل کارد چاقو، قمه و قداره، موجب مجازات سنگین است.
- نابینایان باید بازوبند از پارچه زرد و عصا در دست داشته باشند.
- معرکه گیری، مارگیری، تلکه گیری، گدایی، کلاشی، رمالی، دعا نویسی و ولگردی ممنوع.
- آب خزینه های حمام باید همه هفته تعویض شود.
- به نقل از جعفر شهری در کتاب تاریخ اجتماعی تهران

گیتی پور فاضل عضو جبهه ملی ایران

این روزها شاهد دگرگونی و پختگی سیاسی بین گروه های سیاسی هستیم و این نامه نشانه ای از این تحول است

دعوت به همکاری و همبستگی نیروها و تشکل های سیاسی

انتقاد از خود بسیار خوب و کارساز است و باعث می شود که انسان ها

بیش از پیش در خود غور کنند و نقطه ضعف هایشان را دریابند، خردمندان ایرانی از دیر باز اگر با یک دیگر همبستگی داشتند و خودپسندی را رها و تنها به نگرهبانی از سرزمینشان با خردمندی می اندیشیدند و آن را به کار می بستند بی گمان ما ایرانیان هرگز گرفتار اسکندر و عمر و چنگیز و تیمور نمی شدیم که چنان ناتوان شویم که در پایانه قرن هجده و نوزده گرفتار چنگال استعمار روس و انگلیس شده و ثروت خود را با آنان تقسیم که نه به چپاول آنان دهیم.

هنگامی که به تحلیل تاریخ و پیدایش رویدادهای ناگوارش می نشینی سرنخ اش به اختلافها و رشکها و نامردمی هایی می رسد که از دل های کینه جو بر می خیزد و هوده اش این می شود که با بکار نگرفتن سیاست درست کشور در گردابی هولناک سرنگون و در دستان بیگانه ای تکه تکه می شود.

امروز را به بنبید کشور در آتش فقر و فحشا می سوزد ولی گروهها و دسته های کوناگون سیاسی بجای داشتن نرمش و رسیدن به یک گفتمان مشترک کمر به نابودی هم بسته اند چپ ها از هرطیفی چشم دیدن ملی ها و پادشاهی خواهان را ندارند و واکنش پادشاهی خواهان و ملیون هم کمتر از آنان نسبت به یکدیگر نیست در حالی که همه به دنبال استواری دمکراسی هستند هر یک با نامی که به روی خود گذاشته اند بر دیگری می تازد و یک دم نمی اندیشد درختی که تبر برداشته به تنه اش می زنند کشوری به نام ایران است.

نوشته ها را بخوانید و به بنبید هر کجا که کسی اندک نرمشی برای گفتگو داشته چگونه مورد تاخت و تاز قرار می گیرد؟ گویی در چشم ملیون و چپ ها پادشاهی خواهان دیوهای دوسرند و در چشم پادشاهی خواهان هم آن دو کژدمهای جرّار هراسناک و ماران غاشیبه زهر آگین. خدا را بس کنید بجای آزه دادن و تیشه گرفتن های ناسودمند به توده مردمی بیاندیشید که با شکمهای گرسنه ناگزیر از افتادن به بیراهه و کژراهه رفتن ها می شوند و زندگی شان تباہ می گردد.

در میان همین توده گرسنه که راهیابی به درس و مدرسه ندارد چه مغزهای تیز و نخبه می توان یافت که چون غنچه های نشکفته بهاری به خزان کشیده می شوند. کمی از خود بگذریم و به دور از خود پسندی و تُرمَنشی به پیرامون خویش بنگریم و دردها را به بینیم و تباہی را دریابیم و بیشتر در اندیشه نجات این کشور بلا زده باشیم تا برکرسی نشانندن سخنان خود.

خانم گیتی پور فاضل فعال مدنی، وکیل دادگستری، زندانی سیاسی و عضو جبهه ملی و از پیروان زنده یاد دکتر محمد مصدق است که از نخستین امضا کنندگان بیانیه استعفای سید علی خامنه ای می باشد. او در این اعلامیه همدلی خودش را با سایر گروهها از جمله پادشاهی خواهان ابراز می دارد و از آن ها دعوت به همکاری می کند.

نامه یک نوجوان بنام: سعید - د

من روزنامه شما را همیشه در داستان پدر و مادرم می بینم و برای این که زبان فارسی من خوب شود روز نامه شما را برای یادگیری زبان گاهی می خوانم و مادرم خیلی با من فارسی کار می کند البته در نوشتن این نامه از یکی از دوستان خانوادگی کمک گرفتم و او غلط هایم را درست کرد. آدرس شما را از روزنامه تان برداشتم

من ۱۷ سال دارم به انگلیسی مقاله می نویسم با بهترین نمره در دانشگاه برکلی قبول شده ام و می خواهم وکیل شوم علاقمند به زبان فارسی و تاریخ ایران هستم و خیلی دلم می خواهد به کشور اصلی ام که زادگاه پدر و مادرم می باشد بروم و آنجا را ببینم، فامیلیم را ببینم ولی پدر و مادرم سیاسی هستند. تا چشم باز کرده ام هر دو با جمهوری اسلامی ایران در حال مبارزه هستند و در نتیجه نمی توانند به ایران بروند. من چه گناهی کرده ام که نمی توانم به دیدن فامیل بروم.

در اصفهان ده ها پسر عمو، دختر عمو و پسر خاله و دختر خاله دارم. پدرمادرم ۴۵ سال است در پی گرفتن انتقام از حکومت فعلی ایران هستند ولی هیچ کاری نتوانسته اند انجام دهند که امثال من به ایران برگردیم. پرسشی را که از پدرم کرده ام از شما ایرانی ها به ویژه آن ها بی که فکر می کنید در حال مبارزه هستید می کنم. آیا در اصل شما ایران را می خواهید یا انتقام را؟ اگر در پی انتقام از رژیم هستید نزدیک به پنجاه سال گذشت و نتوانستید انتقام بگیرید، به همین شکل پیش بروید پنجاه سال دیگر هم موفق به انتقام نخواهید شد. من با پسرعموها و سایر جوانان فامیلیم در ایران تماس دائم دارم، اکثر جوان ها از انتظار به تنگ آمده خسته شده اند، خواهر برادرهای بزرگتر همه در حال پیر شدن و به افسردگی افتاده اند و دیگر در پی انتقام نیستند از بس سختی کشیده اند و اتفاقی نیفتاده و فقط عمرشان تلف شده است.

ایران فردا هم دیگر به شما پیر شده ها تعلق ندارد به نسل های فردا تعلق دارد، ما خودمان در فرصت مناسب آخوندها را گوشمالی خواهیم داد اما شما که نمی توانید انتقام بگیرید ترتیبی بدهید که ما جوان ها بدون درگیری و کشته شدن و زندان رفتن، ایران را بدست آوریم و شما که توانایی انتقام گرفتن را ندارید خود را از مبارزه بی نتیجه و زیانبار کنار بکشید تا حکومت هم با جوانان آشتی کند و به زندگی برگردند. نسل بالای پنجاه سال توانایی گرفتن انتقام را ندارد و در حقیقت تلاشی هم بطور جدی نمی کند شما ها اگر دست از این گونه مبارزه بی نتیجه بردارید رژیم این همه جوان را در زندان ها نگه نمی دارد و اگر آن ها همه از زندان ها بیرون بیایند حتما با نیروی منطقی تری مبارزه خواهند کرد. پس ما را بقول پسر عمویم (به خیر تو امید نیست، شرمسارن). ما خود در فرصت

مناسب ریشه این ها را خواهیم زد. چند نسل از ما ریختند به خیابان و کشته شدند و هیچ کسی نتوانست کاری کند و نسل های گذشته به کمک شان نیامدند مردم کرخ شده اند و بی خیال مبارزه. انتقام شما هم یک شوخی و سرگرمی بیش نیست. پسر عمویم می گوید من درس بیست سالگی به چهل ساله ها میمانم، نه کاری نه پولی و نه امیدی. شما سیاسی ها یا بطور جدی بپاخیزید و کاری بکنید و دست از دورهمی های تکراری هفت هشت نفری بردارید و یا اعتراف کنید که بیشتر از این نمی توانید تا جوانها بدانند خود چه خاکی بر سر خود بریزند. بنظر من نوجوان پدر من و کسانی مانند او مبارزه نمی کنند توهم مبارزه دارند و خودشان را گول میزنند.

مبارزه قطره ای و بی پشتوانه فقط برای سرگرمی است، مبارزه می شود یک سال، دو سال، پنج سال، بیست سال، مادام العمر که نمی شود. اگر نمی توانید به ملت امیدواری بی پایه و اساس ندهید. مبارزه را از فلسطینی ها یاد بگیرید تمام مراکز سیاسی کشور های اروپایی و آمریکایی و کانادایی را چند ماه است بطور شبانه روز به ستوه آورده اند و شما هاسالی یکی دو بار دموونستراسیون راه می اندازید و آخر هفته هایی جلسه ده پانزده نفره در رستورانی دارید و فکر می کنید این مبارزه است. فکر نمی کنید شما خود مانع مبارزه شده اید.؟ نسل های جوان چرا باید تاوان اشتباه گذشته و حال شما را بدهند. شما آینده ما را هم گروگان گرفته اید. یا برخیزید و کاری بکنید یا بگویید ما نمی توانیم تا راه دیگری پیدا شود. ببخشید من جسارت می کنم ولی دلم برای جوان های ایران که هر روز پرپر می شوند می سوزد و شما ها احساس آن ها را نمی فهمید که هر روز در بلا تکلیفی چه بر آن ها می گذرد.

مسلمان هایی داریم که در فرانسه،

انگلیس، آلمان، هنگ کنگ، تایوان،

فیلیپین و دوبی شب و روز دنبال

زنان روسپی می گردند، اما در

رستوران ها و فروشگاه ها دنبال

گوشت و غذای حلال اند!

هوشنگ پارسایی

سیاوش لشکری

در دسرهای دنباله دار یک فرار

وگوشه ای از تاریخچه مبارزات ایرانیان در سال ها پیش

که جایی نوشته نشده است

قسمت هفتم

در آن جلسه افسران که بخاطر نوشته هایم در رسانه ها مرا می شناختند ناباورانه مرا به نمایندگی از سوی خودشان برای نظارت بر انتخابات شورا های مشروطیت انتخاب کردند. من به همراه خانم گلی یحیوی که به نمایندگی از سوی رادیو تلویزیون ها بود، آقای فریدون سلیمانی از سوی وکلای دادگستری و دانشگاہیان، آقای حمید خواجه نصیری به نمایندگی از سوی رسانه های نوشتنی، آقای ناصر اولیایی از سوی کسبه و بازاریان دان تان لس آنجلس، انتخابات را انجام دادیم و از میان ۲۹۰ نفری که نام نویسی کرده بودند مردم با رای مخفی ۵۰ نفر را برای شورای مشروطیت غرب آمریکا انتخاب کردند در این جمع نظارت بر انجام انتخابات، مسئولیت من از همه بیشتر شد و نگهداری پرونده ها و رای های مردم فقط در اختیار من قرار داده شد که پرونده ها را تا به امروز نگهداری کرده ام. از افراد سرشناسی که در آن انتخابات جزو پنجاه نفر انتخاب شدند این افراد را بیاد دارم آقای اسدالله مروتی، روانشاد رافی خاچاطوریان، اردوان مفید، سپهبد محمد حسین مهرمند، سرلشگر عبدالحسین مینوسپهر، سرتیپ معتمدی، دکتر صدرالدین الهی، خانم دخی عبدی، سیاوش آذری، هوشنگ میرهاشم، ساسان کمالی، سرلشگر مهدی روحانی، سروان خسرو بیت الهی، فواد پاشایی، گلنار جهانبانی، سرگرد مصطفی عرب، سرگرد فرهاد نصیر خانی، پیروش سعادت، و.....

البته بعضی رسانه ها به جای همکاری به سوابق برخی از پنجاه نفر انتخاب شده انتقاد می کردند و تا آنجا که توانستند در تضعیف شورا کوشیدند و گویا همین وضع در کشورهای اروپایی و کانادا هم بوده که در نهایت پس از یک سال کار شوراهای مشروطیت به انحلال کشید و ناکامی های سیاسی اپوزسیون آغاز شد! اتفاقاً حدود ده سال پیش هم انتخابات دیگری بنام شورای مشروطیت در سراسر کشورهایی که ایرانیان زندگی می کنند انجام شد که من دیگر در آن زمان سرگرم کار بیداری بودم و کار سیاسی نمی کردم، آن شورا هم پس از دو سال از میان رفت

کار شوراهای مشروطیت زمان ما ۱۹۸۵ که به جایی نرسید من سراغ بزرگان نظامی مانند ارتشبد اعزازی، سپهبد امجدی و سرلشگر صیرفی

رفتم و خواهش کردم خود نظامی ها و امیران ارشد دست به کار شوند تا سازمانی تشکیل دهند و کاری بکنند. تیمسار امجدی به من گفت جناب سروان خودت با تنی چند از افسران جوانتر سازمانی را تشکیل دهید من هم که امرا و فرماندهان زیادی را می شناسم وارد سازمان می کنم تا ببینیم برای ایران چکار می توانیم انجام دهیم. برای من مسئولیت بزرگی بود در کنار کار سختی که برای امرار معاش می کردم و برای رسانه ها مطلب می نوشتم اینک بار سنگین دیگری به دوشم گذاشته شد. به چند تن از نظامیان جوانتر که آن ها را میشناختم مراجعه کردم سرانجام پس از دوندگی های زیاد که شنبه و یکشنبه هایم را برای این کار سیاسی گذارده بودم. سرهنگ سلطانی، سرهنگ فیوضی، خلبان سرگرد ناظری و تیمسار اسکندری پذیرفتند که دست به تشکیل سازمانی بزنیم، جلسات در منزل تیمسار اسکندری برقرار می شد که سازمان سرباز را تشکیل دادیم، اساسنامه اش را نوشتیم و شروع به دعوت از افسران دیگر نمودیم که خوشبختانه با استقبال آن ها مواجه شدیم. جلسات منظمی داشتیم. طرح هایی تهیه شد.

در یکی از طرح ها قرار شد چند تن از افسران ارشد به واشنگتن مرکز قدرت و سیاست بروند و دیدارهایی با مقامات آمریکایی داشته باشند. کانون با شوق و شور به آزادی ایران یک سال فعالیت کرد ولی به هر دری که می زدیم درها بسته بودند. من هم بیماری کمرم شدت پیدا کرده بود که قادر به شرکت منظم در جلسات نبودم و بدنال من یکی دو نفر هم ادامه ندادند. تیمسار اسکندری خودش جلسات را تا مدتی اداره می کرد. امرای پیرتر یکی یکی به ابدیت پیوستند. با تغییرات زیادی که در کانون صورت گرفت و من هم دیگر نبودم سرانجام سرهنگ هوشنگ وزین کار کانون سرباز را پیش از اینکه منحل شود یک تنه بدست گرفت که تا امروز ادامه داده است. سرهنگ وزین با هزینه شخصی تمام مناسبات و سالگرد های تاریخی مربوط به رژیم شاهنشاهی و گذشته ایران را با نام کانون سرباز برگزار کرده و برای بزرگان تاریخی سیاسی قدیمی یادبود گرفته است. من هم که برای مدتی حالم کمی بهتر شده بود و هم چنان در رسانه ها می نوشتم به سراغ علاقه اصلی ام نقد دین و خرافه زدایی رفتم. ابتدا کانون فرهنگی خرافه زدایی را به یاری چند تن که آن ها را نفر به نفر پیدا کردم مانند دکتر احمد ایرانی، خانم سرور سهیلی، دکتر سلیمانی نژاد، آرمن ساگینیان، و یکی دو تن دیگر تاسیس کردم و ابتدا دوسه سالی جلسات سخنرانی می گذاشتیم و از افراد دانشمند و روشنگر و منتقد دین برای ایراد سخنرانی دعوت می کردیم.

کسانی مانند دکتر مسعود انصاری، دکتر مرتضا میرآفتابی، خانم تسلیمه نسرین که در بنگلادش به عنوان ضد اسلام محکوم به اعدام شده و فرار کرده بود و چند تن دیگر که نامشان همه در بیداری ها ذکر شده است و آمریکایی های آته نیست که سازمان های ضد دینی خود را داشتند به اضافه اعضای هیئت مدیره خودمان چند تنی هر ماهه در

جلسات کانون سخنرانی می کردند و سالن ما همیشه پر می شد یکی دو بار هم از آقای شجاع الدین شفا دعوت کردم که هربار به دلیل بیماری موفق به آمدن از فرانسه به آمریکا نشدند و تلاش زیادی کردم که سلمان رشدی را که آن سال به خواست خمینی بدلیل نوشتن کتابی در رد پیامبر اسلام محکوم به اعدام شده بود برای ایراد سخنرانی بیاورم که پس از تلاش بسیار او را محرمانه از انگلستان تا نیویورک آوردیم ولی اف-بی-آی اجازه نداد از نیویورک خارج شود و به یک محیط ایرانی برود که برایش خطرناک بود تا این که تصمیم گرفتم برای کانون نشریه ای منتشر کنم و به جلسات سخنرانی پایان بدهم و از سخنرانان بخواهم که برای بیداری مقاله بنویسند تا تعداد بیشتری از هم میهنان ما در جریان روشنگری قرار بگیرند و کارما فقط اختصاص به جمعیت یک سالن سی چهل نفره نداشته باشد.

این آرزو بطول انجامید که بعدها در سال ۱۹۹۹ نخستین شماره بیداری را منتشر کردم و سال اول هزینه آن را بیشتر خودم به همراه اعضای هیئت مدیره به عهده گرفتیم از سال دوم چون بیداری مورد علاقه و توجه واقع شد، مردم شروع به پرداخت آبونمان و کمک به انتشار بیداری کردند. بیداری تنها نشریه ایست که ۲۴ سال بدون وقفه و تعطیلی به کمک خوانندگانش (بجز سال پنجم که چند ماه کمک بما نرسید ناچار شدم ماشین خود را برای قطع نشدن انتشار بفروشم) منتشر شده است و چند تن از نویسندگان و همراهان من در این راه مانند دکتر محمد علی مهرآسا و دکتر احمد ایرانی مدتی است به سن کهولت و بی حوصلگی رسیده اند و چند تن دیگر مانند دکتر مرتضا میرآفتابی، پرویز مینویی، بهرام چوبینه، ناصر انقطاع با زندگی وداع گفته اند.

زمانی که من جلسات سخنرانی کانون خرافه زدایی را به راه انداختم و بیداری را منتشر کردم جامعه ایرانی برایش پذیرا نبود که ببیند در نشریه ای درشت نوشته اند خدا نیست، یا امامان و پیامبران آدم های فریبکار و دروغگویی هستند. خیلی ها از گرفتن مجانی بیداری هم ابا داشتند و می ترسیدند. و خیلی ها حتا از اعضای هیئت مدیره خودمان می گفتند با خدا و پیامبر خدا کار نداشته باشیم فقط از زشتی خرافات مانند سفره انداختن خانمهای ایرانی انتقاد و روشنگری کنیم که من زیر بار نرفتم و از همان آغاز آن چه را که باید مینوشتیم نوشتیم و نویسندگان دیگر هم که بما پیوستند نوشتند و ترسی از نوشتن واقعیت های اثبات شده که با دلایل علمی و عقلی همراه بود نداشتیم آنقدر نوشتیم و نوشتیم و تا اینکه با نوشته های مستند آهسته آهسته مردم عوض شدند و ترسشان ریخت و فرهنگ دینی مردم کاملاً تغییر پیدا کرد.

البته در پیشرفت کار ما روح الله خمینی و بقیه آخوندها بسیار موثر افتادند و مردم به آن چه ما می گفتیم باور بیشتری پیدا کردند. کارها به همین سادگی که مینویسم پیش نمی رفت کار شکنی ها، مخالفت ها،

تهدیدها به مرگ، یا تهدید به آتش زدن خانه و بیشتر فحاشی های زشت روی پیام گیر تلفن و فکس بسیار بود، ولی من بدون کوچکترین تردیدی به درستی راهی که انتخاب کرده بودم با همت همان چند تن همراهی که نامشان را نوشتم همه ماجراها را از سر گذراندیم و مقاومت کردیم، طبیعت را سپاس می گویم که زنده ماندم و پشت کار و سماجت در انجام این کار مهم را تا آخرین نفس داشتیم و اینک که خود پای در کهنسالی و پایان کار دارم نتیجه زحماتم را در افکار و اندیشه های متفاوت و متعالی بسیاری از هم میهنانم می بینم و بی نهایت از کاری که در خارج از کشور در حقیقت از سال ۱۹۸۰ لحظه ورودم به آمریکا در روزنامه های «ایران تریبون» سن حوزه، و بوسیله پست و نامه در «پیام ما آزادگان» فرانسه، «گام» استرالیا، «پیام» کانادا، آغاز کردم. راضی و شادمان هستم، ما در راه روشنگری و انتشار بیداری چند سالی در آمریکا تنها بودیم تا این که ابتدا آقای فولادوند در انگلستان به این کار وارد شد و سپس آقای مشیری و شایان کاویانی و کمی بعد دکتر لطف الله روزبهانی در لس آنجلس با انتشار نشریه و یا ظاهر شدن در تلویزیون به کار روشنگری پرداختند و خیلی هم از ما موفق تر بودند و به آرزوی من برای اعتلای اندیشه ایرانیان سرعت بخشیدند. تنها کسی که از من زودتر در خارج از ایران این کار را شروع کرده بود در فرانسه دکتر رضا مظلومان بود که نامش را به کورش آریامنش تغییر داده بود و من در نشریه او پیام ما آزادگان هرگاه وقتی داشتم می نوشتم، متاسفانه دکتر کورش آریامنش را جمهوری اسلامی در فرانسه ترور کرد چند سال پس از او آقای رضا فاضلی در انگلستان با نمایش تاترهای کمدی انتقادی از آخوندها به روشنگری پرداخت که موجب کشته شدن پسرش بوسیله جمهوری اسلامی گردید و خودش به آمریکا مهاجرت کرد و در تلویزیونهای لس آنجلس به کار افشاگری از اسلام پرداخت و متاسفانه خیلی زود در اثر بیماری درگذشت.

ولی جمهوری اسلامی به کشتن کسانی مانند من در آمریکا که به ایران خیلی دور است و فرار کردن برای قاتل ها از آمریکا کار آسانی نیست اقدام نکردند. خوشبختانه من تا به امروز از دست اسلام جان سالم بدر برده ام. بد نیست بگویم، کسی که سال های اول انتشار بیداری هفته ای چند بار از تلفن عمومی مرا تهدید به مرگ می کرد امروز یکی از خوانندگان وفادار بیداری است و هر چند ماهی مبلغ کوچکی هم می پردازد و یک ماه که بیداری دیرتر منتشر شود صدایش در می آید که چرا بیداری در نیامده. از این گونه هم میهنان زیاد داریم که در من شوق ادامه این خدمت را ایجاد کردند. جمهوری اسلامی آقایان فولادوند و شایان کاویانی را به حيله ای به ترکیه و کردستان کشانید و آن دو را از میان برداشت.

ادامه دارد

دکتر احسن فساپور

دین مبین را بهتر بشناسیم

بسیاری در مورد نابخردی دین ها چیزهای زیادی می گویند و می نویسند. متأسفانه گاهی این گفته ها و نوشته ها، مانند بخشی از دفاع های درباره دین، بی پایه است. ما در اینجا از خود چیزی نگفته وسوره و آیه کتاب مقدس و دو کتاب دینی را به کار برده ایم. در این بحث به رفتار خدا در روز قیامت با کودکانی که پیش از بلوغ مرده اند نظر می کنیم. این رفتار بسیار آموزنده است.

در آیه شریفه ۲۱-۱۷ قرآن کریم! خداوند می فرماید: بطوف علیهم ولدان مخلدون- باکواب و اباریق و کاس من معین- لا یصدعون عنها و لاینزفون- وفا کهه مما یتخیرون- و لحم طیر ممایشتهون. یعنی می گردند اطراف مومنین پسرهایی که همیشه جوان هستند (برای خدمت گذاری)- این خادمین زیبا در بهشت جمالشان هم مانند جوانیشان همیشگی است.

به نظر بعضی مفسرین و گفته شهید محراب آیت اله دستغیب «پسرانی که خادمند آرایش شده و با گوشواره های زرین هستند» (کتاب سرای دیگر برگ ۱۲۲).

این خادم های بهشتی از آنچه از امیرالمومنین رسیده اولاد مشرکین هستند که پیش از بلوغ از دنیا رفته اند (برگ ۲۹۱ حدیث ۵ بحار الانوار) در برگ ۱۲۳ «سرای دیگر» می نویسد: اولاد مسلمانان... شکی نیست که بهشتی هستند... و اگر کوچک و شیرخوار بودند و مرده اند، در تحت کفایت حضرت ابراهیم وساره (همسر ایشان) می باشند.

«اما اولاد کفار و مشرکین» (با مرگ پیش از بلوغ) بنا به گفته عبدالله بن سلام، پیغمبر فرمود در روز قیامت. «خدای تعالی حجت را بر آنها تمام خواهد فرمود» همه را در محل واحد جمع می کنند، آنگاه ندا می رسد «ما دینکم و ما الهکم و ماتعدون» چه دینی دارید و خدایتان کیست و کی را می پرستید؟ گویند پروردگارا توشاهدی که ما قبل از بلوغ از دنیا رفتیم.

ندا می رسد: آیا اگر فرمان من به شما می رسید اطاعت می کردید؟

گویند: بلی ندا می رسد هم اکنون به گوشه محشر بنگرید، فضایی از آتش ظاهر می شود. به آنها دستور داده می شود «به آتش بروید». آن ها دو دسته می شوند. آن عده که سر پیچی می کنند و به آتش نمی روند مورد عتاب واقع می شوند. گویند: گناه ما چیست؟ ندا می رسد: اینجا بلاواسطه امر کردیم اطاعت نکردید، آیا در دنیا اطاعت می کردید؟ (از بحار الانوار جلد ۵ ص ۲۹۱). این کودکان که به سوی آتش نرفتند همه به جهنم فرستاده شدند تا معنی رحمان و رحیم را بفهمند.

بسیاری از دولت مردان اسلامی که اوائل انقلاب هزاران نفر جوان را پس

از ۱۵ دقیقه پرسش کشتند، ایراد می گیرند. خدای «الرحمان و رحیم» تمام کودکانی که به گواه بچگی و نادانی به دستور او پاسخ ندادند به جهنم می فرستند. آیا این پروردگار از آن دولت مردان بدتر نیست؟ نمی دانم اگر این خداوند «الرحمان و رحیم» نبود با این کودکان حرف نشنو!! چه می کرد؟

و اما آن کودکان کفار و مشرکینی که به امر خداوند تبارک و تعالی به درون آتش رفتند و از امتحان بیرون آمدند، لباس فاخر برتن و گوشواره زرین برگوش آماده برای مومنین مسلمان! که در بهشت منتظر آنها هستند؟.

دیده بان حقوق بشر و رفتار حکومت ایران با بهائیان

ژنو- ۱۳ فروردین ۱۴۰۳ (۱ آوریل ۲۰۲۴) امروز گزارشی بی سابقه توسط دیده بان حقوق بشر، یک سازمان برجسته حقوق بشری، منتشر شد که در آن آمده است آزار و سرکوب سیستماتیک چهل و پنج ساله جامعه بهائی توسط حکومت ایران، براساس قوانین کیفری بین المللی، مصداق جنایت علیه بشریت است.

این گزارش ۴۲ صفحه ای جدید با عنوان: «چکمه روی گردنم: جنایت مقامات حکومت ایران در آزار و سرکوب بهائیان ایران»، اقدامات تبعیض آمیزی را که حکومت ایران برای نقض حقوق اساسی بهائیان در کشور به کار می برد را با جزئیاتی فوق العاده و دقیق مستند می کند. دیده بان حقوق بشر بیان کرد که بهائیان تقریباً در همه جوانب زندگی شان در معرض بدرفتاری هستند، از بازداشت های خودسرانه و زندانی شدن توسط نهادهای حکومت گرفته تا مصادره اموال، محرومیت از دسترسی به تحصیل و اشتغال و حتی جلوگیری از تدفین آبرومندان و مطابق با آداب خاکسپاری بهائی.

مایکل پیج، (Michael Page) معاون خاورمیانه و شمال آفریقا در سازمان دیده بان حقوق بشر، در جلسه ای پیش از انتشار گزارش گفت: مقامات حکومت ایران، بهائیان را نه به خاطر اعمالی مجرمانه، بلکه صرفاً به دلیل تعلق به یک جامعه دینی و اعتقادشان به آئین بهائی از حقوق اساسی خود در همه جوانب زندگی شان محروم می کنند. افزایش فشار بین المللی بر ایران برای پایان دادن به این جنایت علیه بشریت بسیار مهم است.

چرا خداوند مخفیانه و درون یک غار، آن هم در گوشی که هیچ کس نشنود فرامین خود را به پیامبر مسلمانان می رساند؟

و گل گرفته است. اگر نان برکت خدا بود که شده ضرب المثل همه ایرانیان، آب و آذوقه و غذایش هم برکت پیدا می کرد. با چه زبانی می توان گفت به امید خدا هم نباشید که جز اتلاف زندگی در داستان خرافی خدا و پیامبر چیزی نصیبت تان نخواهد شد.

دین شما چیست؟

تلفن کرده است با طعنه و بدون گفتن درودی می پرسد آقا من می توانم بدانم دین شما چیست؟ گفتم در بیداری پاسخ ات را خواهم داد. گفت بیداری چیست؟ فهمیدم که اصلا بیداری را ندیده است و به اشاره کس دیگری این تلفن را کرده که پرسد دین من چیست. گفتم ماهنامه بیداری را شما تاکنون ندیده ای؟ گفت نه. پرسیدم پس چرا دین مرا می پرسی؟ پاسخ می دهد: یکی از دوستان می گفت شما ضد اسلام و پیامبر اسلام هستید. حوصله سر و کله زدن با این فرد را نداشتیم. گفتم آدرس ات را بده در شماره آینده بیداری که پاسخ ات را دادم آن را برایت پست می کنم. گفت من اینجا مهمانم و آدرسی ندارم. به او گفتم بیداری که درآمد همان دوستت که گفته است به ما تلفن بزنی پاسخ را خواهد دید و به شما خواهد گفت، ول کن نبود گفت یک کلمه به من بگوید آیا شما دین داری یا بی خدایی، گفتم پاسخ شما بدون داشتن شرح مفصل و بدون دلیل سودی ندارد و شما را قانع نخواهد کرد ولی اگر در یک جمله ی سر بسته و کوتاه بخواهی بدانی از هنگامی که کسی در جهان دینی نداشت و بیشتر مردمان غارنشین بودند من یک انسان بی دین بودم، پاک و سالم و بی غل و غش ولی پس از آن که اجداد من این تکه خاک ایران را برای زندگی انتخاب کردند پس از چندی پیامبری در بین ما ظهور کرد به نام زرتشت و من شدم زرتشتی زاده و زرتشتی، پس از آن یهودی زاده و به ترتیب مسیحی زاده و مسلمان زاده و سد و پنجاه سال پیش هم بهایی زاده شدم، خیلی دلم می خواست بودایی زاده هم می شدم ولی فرصت نشد، پس از بهایی زاده که هنوز مسلمان زاده هم باقی مانده بودم بی دین زاده شدم درست پاک مانند همان روزهایی که کسی در جهان دینی نداشت و دین اش این همه جنگ و جنایت وارد زندگی انسان نکرده بود. صدای تق تلفن به من گفت مثل این که طرف بدون بدروغ گفتن آهسته تلفن را قطع کرده و رفته است. هر چه گفتم الو پاسخی داده نشده نمی دانم بالاخره فهمید دین من چیست یا هنوز پرسشی دارد!

اسپانیا - ایران

ملت اسپانیا حدود هفتصد سال وجود اسلام را در کشور خود تحمل کرد ولی در یک فرصت مناسب خود را از دست این دین ضد انسانی رهایی بخشید. با شواهدی که هر روز بیشتر می شود ملت هشیار ایران می تواند زودتر از آن که فکرش را بکنیم برای رهایی از این دین زندگی سوز جوان کش در یک رستاخیز بی مانند تاریخی دومین کشوری پس از اسپانیا باشد که با اسلام به همان مدل رفتار کند و کشور خود را از این بلای خانمانسوز رهایی بخشد. این آرزو و ادعا را امروزه از زبان خود آخوندها هم می شود شنید. آخوند جوانی در یک مصاحبه تلویزیونی درون ایران که چشم هایش اشک آلود و به زمین خیره شده بود در پاسخ مجری پرسش کننده که آینده ایران را چگونه می بینید، می گوید: «با این وضعیت خیلی بد، الان تازه شروع شده، ما مردم راسی چهل سال به زور نگه داشتیم، افکارمان را بر آن ها تحمیل کردیم، ولی از الان به بعد فکر نکنم این اتفاق ادامه داشته باشد. شکست می خوریم، خیلی شدید شکست می خوریم، به همان حدی که آیت اله خمینی گفت. گفت اگر شکست بخوریم تا سد سال دیگر بوی دین، بوی اهل بیت و بوی قرآن و مذهب، دیگه توی این کشور نخواهد آمد، چهل و چهار سال زمانی کمی نیست» تردید نکنیم این اتفاق رخ خواهد داد و ایران پس از اسپانیا دومین کشور سرفراز و نجات یافته خواهد شد.

نان برکت خدا نیست

نان برکت خدا نیست، نان برکت زمین است. همان گونه که آب برکت زمین است، برکت در ابرهای بالای زمین است، همان گونه که درختان و حیوانات گوناگون برکت زمین هستند.

اگر نان برکت خدا بود و خدا هم دانا و عاقل و عادل بود که کسی در روی زمین گرسنه نمی ماند، اگر آب برکت خدا بود که سیلاب نمی شد تا سالی هزاران نفر را بی خانمان کند، درست مانند مردم در سیلاب مانده ی سیستان و بلوچستان که ماهها می گذرد و هنوز اتاق هایشان را تا نیمه آب

از روز حمله پابرهنه های تازی به ایران
۸۰۰ سال آن ما بدبختانه، سنی بودیم، سپس
۶۰۰ سال هم شده که بدبختانه تر، شیعه
گردیدیم، در هر دو صورت ستم دیده و عقب
مانده ترین مردم جهانیم.

هیچ دقت کرده اید ظرف یک سال گذشته مجریان مشهور رادیو، تلویزیون های فارسی زبان چه راحت بر علیه دین اسلام حرف می زنند. آن ها حتا تا پارسال سعی در حفظ حرمت اسلام داشتند.

**هر کسی کشتار در جنگ ها را
فراموش کند، کودکان و نوجوانان
که فراموش نخواهند کرد**

**تعداد زیادی از بیداری های کتاب شده
هنوز باقی مانده است هرکس به هر
بهایی که می خواهد سفارش بدهد تا پس
از من به خمیر تبدیل نشود . این کتابها
در زیروسائل انباری پنهان باقی مانده
بود لطفا هر کسی مایل است یک سری از
شماره یک تا شش را سفارش دهد که
آخرین جلد آن راکه شماره ۷ خواهد بود
بتوانم به دست چاپ بدهم**

**بهترین راه به دست آوردن بیداری از راه پست است
858-320-0013 bidari2@Hotmail.com**

بیداری

نشریه کانون خردمداری ایرانیان

چپ های سنتی گرامی ایران

پرسشی از شما شده است که چرا آن قدر که شما نگران ریختن خون حماس و مردم فلسطین هستید مطلقاً نگران خون های ریخته شده از هم میهنان بهایی خود نیستید و اعتراضی کتبی و شفاهی در هیچ جا از شما دیده نمی شود. ما نویسندگان بیداری هیچ کدام بهایی نیستیم ولی به همان اندازه که کشتار مردم چچن در روسیه و مسلمانان در چین و فلسطینی ها در غزه را محکوم می کنیم، بیشتر از آن آزار و کشتار بهائیان را در ایران محکوم می نماییم، شما کجای این معادله هستید؟

**اسلام که دین نیست، سلاح خانه ی بریدن
دست و پای انسان و گردن گاو گوسفند و
شتر است!**

Prst Std
U.S. Postage
Paid
San Diego, CA
Permit No. 2129

BIDARI
P.O. Box 22777
San Diego CA 92192
U.S.A.